

هند مند

آن.رس اینیستا

ترجمه‌ی
ماشاله صفری



هنرمند

آندرس اینیستا

ماشاله صفری





چاپ: نهمین
صفحه: ۱۶
لیتوگرافی: ماشاله صفری
صفحه‌آرایی: گرافیک گلگشت
طرح جلد: گرافیک گلگشت
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶ - ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۲۱۶-۰۰-۴

نقل و چاپ نوشته‌ها بدون اجازه‌ی مسئول ناشر مجاز نمی‌باشد.

سرشناسه: اینیستا، آندرس، ۱۹۸۴ - م.
Iniesta, Andrés
عنوان و نام پدیدآور: هنرمند / آندرس اینیستا؛ ترجمه: ماشاله صفری.
مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۲۱۶-۰۰-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: The Artist, ۲۰۱۶.
موضوع: Iniesta, Andrés - ۱۹۸۴ -
شناسه افزوده: صفری، ماشاله، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره: ۷/GV۹۴۲ ۱۳۹۶ ۱۶/۹۱۱۶/ف
رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۴۴-۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۹۶۶۲۶

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸ فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

www.goalgasht.ir

۱۵	مقدمه
	نیمه‌ی اول: درون زمین
۲۳	فصل ۱: پرتگاه
۳۵	فصل ۲: فوننتالیا
۴۹	فصل ۳: پرونت
۵۹	فصل ۴: لاماسیا
۶۷	فصل ۵: پرونت
۷۷	فصل ۶: خردمند
۸۹	فصل ۷: تیم اصیل
۱۰۱	فصل ۸: فرانک
۱۰۹	فصل ۹: برادرها
۱۱۵	فصل ۱۰: پیر
۱۲۳	فصل ۱۱: درد
۱۴۱	فصل ۱۲: قلعه‌ی دنیا
۱۵۹	فصل ۱۳: رُقبا
۱۶۹	فصل ۱۴: دل پوسکه
۱۷۳	فصل ۱۵: دنی
۱۸۳	فصل ۱۶: شماره‌ی ۸
۱۸۹	فصل ۱۷: ۱۲ یاردی
۱۹۵	فصل ۱۸: لونیز انریکه
۱۹۹	فصل ۱۹: فرشته‌ی محافظ

نیمه‌ی دوم: کنار زمین

فصل ۲۰: اینیستاهای دیگر ۲۰۷

فصل ۲۱: آبی-اناری ۲۱۵

فصل ۲۲: داستان هدایت‌گر ۲۳۷

فصل ۲۳: آنا ۲۴۷

فصل ۲۴: ماما ۲۵۷

فصل ۲۵: ۲۶۷

مقدمه

«موانعی که در طول مسیر با آنها روبرو می‌شویم به ما کمک می‌کند تا زندگی را از زاویه‌ی دیگری ببینیم و خودمان را با قدرت بیشتری بازنه‌کشیم.»

مارکوس اورلیوس، امپراتور روم

اگر نام آندرس اینیستا را گوگل کنید و مطالبی را که منتشر می‌شود بخوانید، شاید باور کنید که همه چیز را درباره من می‌دانید.

مطمئناً شما و هزاران نفر دیگر در یک چشم برهم زدن چیزهای زیادی را نسبت به من خواهید دانست، اما اشتباه می‌کنید. شما هیچ چیز نمی‌دانید. رازهای زیادی وجود دارند که هرگز نمی‌توانید بدانید. چیزهای هستند که می‌خواهم بیان کنم. به این حکایت اخلاقی قدیمی باور دارم که همه بایا مادر شوند، درختی بکارند و کتابی بنویسند. خوشبختانه، یک دختر و یک پسر دارم؛ دوران فوتبالم همیشه به درختی تشبیه می‌شود که آن را در زمین بازی فوتباللیا زمانی که یک کودک بودم کاشتم؛ و حالا چیزی که باقی مانده این کتاب است، هنرمند.

همه چیز را جدی می‌گیرم. اگر ذهن‌ام را روی انجام کاری متمرکز کنم، به این دلیل است که واقعا احساس می‌کنم کار درست را انجام می‌دهم، نه فقط به خاطر خودِ کار، یا اینکه فکر کنم منفاعی برای من خواهد داشت. پس این داستان را با همان اعتقاد، شوق و اراده‌ای که با آن فوتبال بازی می‌کنم و مراقب خانواده‌ام هستم می‌نویسم. می‌خواستم که کاملاً شخصی باشد، می‌خواستم دقیقاً همان چیزی

باشد که تصویر می‌کردم. داستانی می‌خواستم که شکل و فرم بگیرد و فقط تعریفی از خاطرات و احساسات نباشد. و برای رسیدن به آن به کمک کسانی نیاز داشتم که من را می‌شناسند و می‌توانند احساساتم را تفسیر کنند؛ کسانی که دوران فوتبال‌ام را می‌شناسند و می‌توانند افکار خود را بیان کنند. نوشتن کتاب به این دلیل طول کشید که نمی‌خواستم برای خودم ضرب‌الاجلی تعیین کنم یا تاریخ انتشار آن را به نقطه مشخصی از دوران بازی‌ام در بارسلونا یا اسپانیا گره بزنم - تصمیمات کاملاً شخصی بودند، نه تبلیغاتی.

تجرباتی که قرار بود از آنها پرده بردارم باید توسط کسانی که من را در نوشتن این کتاب کمک می‌کرد کاملاً درک می‌شد. مارکوس لویز^۱ و رامون بسا^۲، دو مردی بودند که به آنها اعتماد داشتم، دو خبرنگار که به دوران فوتبال من در بارسلونا و اسپانیا تسلط داشتند و فوتبال را درک می‌کردند. کپی کار یا نویسنده‌ای را استخدام من نبودند، بلکه حرفه‌ای‌هایی قابل اعتماد بودند. کسانی که می‌دانستم می‌توانم هر چیزی را از آنها دریابم، بگذارم، بدون اینکه شرمندۀ باشم یا بترسم، و اطمینان داشته باشم که این جزئیات به درستی منعکس می‌شوند.

کسی را بهتر از مارکوس لویز که خبرنگاری سخت‌کوش و انسان خوبی است برای چنین کار بزرگی نمی‌شناختم. مکمل خوبی برای من بود، کسی که همیشه دنبال منطقی کردن داستان بود و برای حفظ جذابیت آن بسیار تلاش کرد. هر سه ما به عنوان یک تیم کار را تحت یک شرط آغاز کردیم، که کتاب را بدون واسطه می‌نویسیم، نازمانی که کار آن به پایان نرسیده چیزی از آن بیان نمی‌کنیم. مذاکره با ناشر به عهده پره گواردیولا^۳، رئیس راس^۴ بود. و تا پایان راه که خرید حق کتاب توسط هچت و مالپاسو^۵ بود به همین شکل باقی ماند. شانس بودیم که مترجمان کتاب از اسپانیایی به انگلیسی، سید لو^۶ و پیت ینسون^۷ بودند، دوستانی خوب و فوق‌العاده حرفه‌ای، همچنین مالکوم و جولیان به عنوان ویراستاران اسپانیایی و کاتالانی.

در جمع‌آوری داستانم، احتمالاً افرادی هستند که آنها را از قلم انداخته‌ام، و شاید خوانندگانی باشند که از کمبود انتقاد در کتاب یا نبود شخصیت‌های خاصی در آن شکایت کنند. اما باید روشن کنم که این دقیقاً همان کتابی است که می‌خواستم. این کتاب من است، و نگارش نهایی آن برای خودم

Marcus Lopez-۱

Ramon Besa-۲

Pere Guardiola-۳: برادر پپ گواردیولا

Joel Boras-۴

Hachette and Malpaso-۵

Sid Lowe-۶: بهترین نویسنده‌ی ورزشی اسپانیا که کتاب «ترس و نفرت در لالیگا»ی او را نشر گلگشت به چاپ رسانده است

Pete Jensen-۷

است، نه همکارانم که مطمئن‌ام در قسمت‌هایی از آن داستان را پر و بال می‌بخشیدند و دید متفاوتی نسبت به من به وقایع داشتند. می‌خواستم توضیح دهم که چطور مسائل را می‌بینم یا چه حسی دارم، و این که انسانهایی که باور دارم من را به خوبی می‌شناسند، چه نگاهی به من دارند. زندگی‌ام را به فصل‌ها و تکه‌های کوچک تقسیم کردم تا کار خواننده برای دنبال کردن داستان را ساده‌تر کنم. هرگز نمی‌خواستم یک رمان بنویسم؛ این تنها یک گزارش ژورنالیستی از زندگی و فوتبال من است.

تقریباً هیچ چیز درباره اتفاقاتی که شاید برای عده‌ای جذاب باشد، اما همه از آنها آگاهند و جایی به ثبت رسیده‌اند، برای گفتن ندارم. درباره‌ی روزهای زندگی و خلق و خوی‌ام حرف می‌زنم. همه می‌دانند که دوست دارم کنار خانواده‌ام باشم، با آن، ولریا و پائولو آندره، با والدین‌ام، و خواهرم ماریبل. نمی‌توانم زیاد به روستایی که عشق آن هستم سر بزنم، اما دوست دارم با پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایم وقت بگذرانم و در پیش فصل همراهی آن‌ها برای دویدن بیرون بروم. عاشق حرف زدن با ولریا درباره‌ی مدرسه‌اش هستم و از لبخند و گریه‌اش لذت می‌برم. عاشق بودن کنار شیطان کوچکم پائولو آندره هستم. عاشق کنار آنا بودن هستم. هر زمانی که به آنیم، سعی می‌کنیم چیز جدیدی را یک روز در هفته کنار یکدیگر تجربه کنیم: برای شام به رستوران جدید برویم یا باهم در شهر قدم بزنیم. گاهی اوقات به سینما هم می‌رویم. موسیقی؟ استویا^۱ هنوز سم در محبوب من است، چرا که آهنگ‌های آنها را دوست دارم، و انسان‌های خوبی هستند و فراتر از اینها به این دارم که مزیون الکس دی‌گویریور^۲ هستم، کسی که برایم آهنگ میکس می‌کند که ترکیبی از همه چیز است: رگاتون^۳، هاوس، پاپ اسپانیایی - و من همیشه ترکیبی از موسیقی‌های مورد علاقه‌ام را در اختیار دارم. و طبعاً، به عنوان یک ورزشکار که دوست دارد مراقب خودش باشد، دوست دارم بخوابم تا همیشه سر حال باشم.

هرگز قصد نداشتم کتابی درباره روزمرگی زندگی‌ام بنویسم. می‌خواستم از عشق و سرمه‌م به فوتبال بگویم، شوری که از زمان کودکی در وجودام داشتم. گاهی اوقات مارکوس و رامون می‌گفتند که پسر بچه‌ای بدون دوران کودکی بودم. پس می‌خواستم این کودکی را با نوشتن درباره‌ی آن دوباره بدست آورم و نشان دهم که به آن پسر بچه کوچک افتخار می‌کنم. وقایع تلخی وجود داشتند که کنار آمدن با آنها ساده نبود، هم در زمان کودکی و هم زمانی که بزرگ شده بودم، مانند ماه‌های قبل از جام جهانی افریقای جنوبی. اما تلاش کردم تا جای ممکن آنها را صادقانه توضیح دهم.

ترک فوتتالیا به مقصد لاماسیا ساده نبود. یک سال طول کشید تا جا بیفتم، اما در نهایت جای

Estopa-۱

Alex de Guirior-۲

Reggaeton-۳: یکی از سبک‌های موسیقی اسپانیایی که ترکیبی است موسیقی لاتین و کارائیبی

خودم را در کتابخانه داشتم، اتاق خودم را، کمد خودم را و شیرینی‌های خودم را. عاشق کیک‌هایی بودم که پدر و مادرم می‌آوردند، کیک‌های اسفنجی که مادر بزرگ یوردی مسالس^۱ می‌پخت، همیشه آنها را قبل از خواب در شیر شکلات می‌زدیم و می‌خوردیم. خاطرات فوق‌العاده‌ای هم دارم. یکی از آنها که ارزش بسیاری برای خانواده‌ام دارد انتخاب من به عنوان نماینده‌ی باشگاه توسط خوان سزار فارس^۲، مدیر لاماسیا در ملاقات با پاپ جان پُل دوم به مناسبت صدسالگی باشگاه بارسلونا بود. مادرم کت و شلوا ری نو برایم آورد، انگار که بار اول است به مراسم کلیسا می‌روم.

ناب داشتم که تند تند به فوئن‌تالیا سر بزنم. جایی که خانه بود، خانه‌ی من. عده زیادی از خانواده‌ام آنجا هستند، همسایه‌ها، تاکستان ما و مردمانی روستایی که تمام عمرشان را آنجا سپری کرده‌اند و شاهد رشد من شدند. دوست دارم همیشه به یاد داشته باشم که از کجا آمده‌ام و دوست دارم که بگویم حالا اهل بارسلونا هستم. اوقات دوست دارم در احساساتم غرق شوم. یک فرد باید بداند که چطور از چیزی که هست مراقبت کند، و از نزدیکانش: آن، فرزندان، والدین‌ام و خواهرم ماریل. باید بدانیم که چطور حواسمان به اطرافیان باشد که اساس تنهایی نکنند، اما با این حال همه‌ی ما گاهی اوقات به گوشه کوچک تنهایی مان پناه می‌بریم.

آنقدرها که مردم فکر می‌کنند ساکت نیست. این موضوع حقیقت ندارد که هرگز دعوا نکرده‌ام یا در جریان مسابقه فریاد نکشیده‌ام. کسانی که من را می‌شناسند حتی متهم‌ام کرده‌اند که گاهی اوقات سطله جو هستم و سعی می‌کنم زندگی آنها را کمتر آلوده کنم. با حس خوبی پیدا می‌کنم وقتی می‌گویند که می‌دانم چطور خانواده را دور هم جمع یا افراد مناسب برای کارهای مناسب انتخاب کنم. به شدت یک‌دنده هستم، و به شکلی طبیعی همیشه برابر کسی که می‌تواند چیزی را که می‌خواهم داشته باشم شورش می‌کنم.

انسان بسیار قدرشناسی هستم و می‌خواهم این موضوع در سراسر این کتاب مشخص باشد. از تمام کسانی که با آنها در تیم اسپانیا کار کرده‌ام سپاسگذارم. از خانواده و بارسا سپاسگذارم. نمی‌خواهم به یک مدیر یا رئیس اشاره کنم. ترجیح می‌دهم تا قدردانی‌ام را ناثر باشگاه و تمام مدیرانی که با آنها کار کرده‌ام کنم. بهترین روش برای نشان دادن علاقه‌ام به باشگاه احترام به پیراهن آن با یک هم‌تیمی خوب بودن، از جان مایه گذاشتن درون زمین و نشان دادن همیشگی وفاداری و شرافت است. این چیزی است که فکر می‌کنم از روز اول انجام داده‌ام، حتی زمانی که توپ جمع کن کوچکی پشت تابلوهای تبلیغاتی بودم و قد ام نمی‌رسید تا از بالای آنها قهرمانانم را تماشا کنم. هیچ چیز به اندازه

موفقیت باشگاه و تیم ملی کشورم به من انگیزه نمی‌دهد.

احترام زیادی برای حرفه‌ام قائل هستم. به هم‌تیمی‌ها و رقبایم احترام می‌گذارم و تماشاگران فوتبال برایم ارزش بسیاری دارند. تا جایی که در توان دارم از خودگذشتگی می‌کنم و همیشه سعی دارم تا ثقل نباشم. عاشق تشویق هواداران هستم؛ چرا که اینکار را از روی ادب انجام نمی‌دهند، بلکه از اعماق وجودشان است. بهترین احساس برای یک بازیکن این است که همه چیزتان را در زمین داده‌اید و کسی را ناامید نکرده‌اید.

این کتاب گواهی این است که نیاز دارم تا خودم را دوباره تعریف کنم، نیاز دارم تا تصمیماتم را دوباره مرور کنم، و آن در تابلوی که در ورودی خانه قرار داده‌ام خلاصه می‌شود: «موانعی که در طول مسیر با آنها روبرو می‌شوم به کمک می‌کرد تا زندگی را از زاویه دیگری ببینم و خودمان را با قدرت بیشتری بالا بکشیم.» کسی است که از داریم تا قفل‌های درون‌مان را باز کنیم اما این فقط زمانی ممکن است که باور کنیم قفل‌ها وجود دارند.

عشق‌ام به فوتبال همیشه محرک من بوده است، و حالا بیشتر از هر زمانی این را می‌دانم که چقدر خوش شانس بوده‌ام که کاپیتان هستم و تدریس کسانی که کمک کرده‌اند تا از زندگی لذت ببرم، کسانی که از خود گذشته‌اند تا من بتوانم خودم را وقف کاری که عاشق‌اش هستم کنم و کسی باشم که همیشه می‌خواستم و در بهترین تیم دنیا بازی کنم. این یک امتیاز است. هیچ چیز بهتر از این نیست که کارتان را ادامه دهید، به واسطه‌ی آن شناخته شوید و بعد به خاطر آن از شما تشکر کنند. بسیار گرانیه‌است. ما جام‌های زیادی برده‌ایم، حتی در ۶ سال دو سه گانه کسب کرده‌ایم، و از همه تشنه‌ی قهرمانی هستیم. باور نکردنی به نظر می‌رسد، اما اشتیاق برای موفقیت پایانی ندارد.

مارکوس و رامون بارها از من پرسیده‌اند که زمانی که توسط شش یا هفت نفر محاصره شده‌ام چه احساسی دارم. یا پرسیدند که آیا روش بازی من شبیه روش راجر فدرر^۱ است: سریع و هماهنگی حرکتش. و چیزی که شرمندهم می‌کند زمانی است که می‌گویند فقط در یک حرکت من، می‌توانند تمام قابلیت‌های یک بازیکن کامل را مشاهده کنند: سرعت تصمیم‌گیری، توانایی پاس دادن، توانایی کم کردن ناگهانی سرعت، دقت، مکث، استفاده از اولین تماس برای دور شدن از حریف یا قابلیت تغییر ناگهانی مسیر. نمی‌دانم چه بگویم. ترجیح می‌دهم دیگران درباره چنین چیزهایی صحبت کنند. البته باور دارم داشتن تکنیک خوب بسیار ضروری است، این که بدانید چطور فضاها را پیدا کنید و بتوانید در هنگام حمله تیم را با خود همراه کنید: نشانه‌ای است روشن که اعتماد هم‌تیمی‌هایتان را دارید. کسانی هستند که می‌گویند راز من در ده متر اولی است که آغاز به حرکت می‌کنم و بعد زمین

را پوشش می‌دهم. عده‌ای می‌گویند من مهارت گلزنی را که در کودکی داشتم و آن را قربانی مهارت پوشش هرچه بیشتر زمین کرده‌ام، نمی‌دانم. قبلاً هم گفته‌ام، فقط کاری را انجام می‌دهم که به صورت غریزی به ذهن‌ام می‌رسد. اگر دوباره متولد می‌شدم، دوباره به همین شکل بازی می‌کردم. زمانی که وارد زمین می‌شوم، کم و بیش می‌دانم که چطور در بازی جا خواهم افتاد، بلافاصله سرعت بازی را حس خواهم کرد و می‌دانم چطور پیش خواهد رفت. حتی گاهی اوقات حس می‌کنم در بازی روز بعد چه اتفاقی رخ خواهد داد. آن را تصویر می‌کنم و همان اتفاق می‌افتد. تمام کارهایم در زمین درونی‌اند، هرگز از قبل درباره آنها فکر نکرده‌ام. مغز من بسیار سریع کار می‌کند. مادرم می‌گوید که روزی بلاخره از سرعت زیاد منفجر خواهد شد؛ طعنه‌ای که یکی از خصوصیات لوژان^۱ هاست.

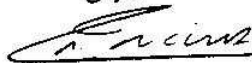
اینستاها، بوژان^۲، اردمانی محکم و خشک‌اند. ما کارگریم اما می‌دانیم زندگی مانند فوتبال است: هرگز نباید ناامید شوید. هر روز برای داشته‌هایتان بجنگید در حالی که به اصل حقیقی خود وفادار می‌مانید. می‌خواستم در این کتاب بوم باقی بمانم. تا سال‌هایی که رشد کردم و حرفه‌ای شدم را از زبان کسانی که من را در این مسیر کمک کرده‌اند در برگ‌های این کتاب ببینم.

می‌خواهم تشکر مخصوصی از تمام کسانی داشته باشم که در طول این چهار سال وقت شان را برای به وجود آمدن این کتاب گذاشته‌اند. من خواسته‌ام تا «میراث جهان»^۳ باشم، واژه‌ای که یکبار مربی لوئیز انریکه^۴ درباره من به کار برد (به هرگز نمی‌توانم از او برای این توصیف به مقدار کافی تشکر کنم). به جوایز و عناوین شخصی نیازی ندا. باید این احساس را هم ندارم که باید خودم را اثبات کنم. از جایی که هستم و کسی که هستم حس بسیار خوبی دارم، در بارسلونا، در فوئنتابلیا، بازی در بارسا یا تیم ملی، در کاتالونیا یا لامانچا، در اسپانیا یا هر جای دیگری.

خودم را شهروند دنیا می‌دانم که آنقدر خوش‌شانس است تا سوره نیت مردم قرار گیرد. و این مردمانی هستند که می‌خواهم داستان‌ام را برایشان تعریف کنم؛ داستانی که برنده‌های گوگل آن را پیدا نمی‌کنید. زندگی من از زبان خودم و کسانی که من را بهتر از هر کسی می‌شناسند، امیدوارم از شیوه‌ی روایت کتاب لذت ببرید. باعث خوشحالی‌ام می‌شود که اگر از خواندن این کتاب به اندازه تماشای بازی‌ام لذت ببرید. قول می‌دهم که همان اشتیاق و تعهدی که درون زمین در پیراهن زیبای بارسا یا اسپانیا دارم را در نوشتن این کتاب داشته‌ام.

متشکرم

آندرس



۱-Lujan: نام خانوادگی مادر آندرس که انتهای نام خود او هم آمده است

۲-World Heritage: به میراث بین‌المللی گفته شده که توسط یونسف انتخاب و محافظت می‌شود

۳-Luis Enrique